

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه ای از جلسه گذشته

عرض کردیم که مرحوم محقق اصفهانی نسبت به این مطلب مرحوم آخوند این را بر سه مطلب تقسیم می‌کنند و در حقیقت می‌فرمایند بین این سه مطلب باید تفکیک شود تا تحقیق مسئله روشن شود. مطلب اول اینکه آیا استصحاب عدم تکلیف منجر به اصل مثبت می‌شود یا خیر؟ مطلب دوم اینکه آیا عدم تکلیف امر مجعول یا غیر مجعول. مطلب سوم اینکه استحقاق عدم عقاب از آثاری است که هم بر مجعول واقعی بار می‌شود و هم بر مجعول ظاهری.

دیدگاه اصفهانی

بعد از اینکه این سه مطلب را تفکیک می‌کنند می‌فرمایند:

مطلب اول

مرحوم آخوند در کفایه به مرحوم شیخ اسناد داد که استصحاب عدم تکلیف از باب اینکه عدم استحقاق عقاب بر او بار می‌شود، اصل مثبت می‌شود. مرحوم اصفهانی می‌فرماید ما این نسبت را قبول نداریم، مرحوم شیخ می‌گوید عدم استحقاق بر عدم تکلیف بار نمی‌شود از باب اینکه عدم تکلیف یک چیز غیر مجعول است، از باب عدم مجعولیت عدم تکلیف. ایشان می‌فرماید آن اشکالی که در ذهن مرحوم شیخ هست این است که عدم مجعولیت یعنی عدم تکلیف یک امر غیر مجعول است و حالا که غیر مجعول است لا یترتب علیه شیء، می‌فرمایند این مجعول نیست ولی ترتب عدم استحقاق یک اثر عقلی است، یک لازم عقلی است. اشکال شیخ و مقصود اصلی شیخ این است که عدم تکلیف که مستصحب ماست یک امر غیر مجعول است و مستصحب یا باید مجعول باشد و یا موضوع برای این مجعول باشد.

می‌فرماید:^[۱] «ما أفاده الشيخ من عدم ترتب عدم الاستحقاق على استصحاب عدم التكليف مبنى على عدم مجهولية عدم التكليف». می‌فرمایند شیخ در رسائل می‌فرماید عدم استحقاق عقاب در این استحقاق عدم تکلیف نمی‌آید، چرا؟ از باب اینکه خود این عدم تکلیف مجهول نیست و بعد تصریح می‌کنند مقصود شیخ این نیست که ترتب عدم استحقاق بر عدم تکلیف به عنوان

اصل مثبت است بگوئیم اگر عدم تکلیف بخواهد عدم استحقاق را اثبات کند، اصل مثبت می‌شود، این یک.

مقصود شیخ این نیست که عدم استحقاق بر مجعول ظاهری ترتب پیدا نمی‌کند، شیخ ترتب عدم استحقاق بر مجعول ظاهری را قبول دارد می‌فرماید شیخ می‌گوید اگر ما با استصحاب عدم تکلیف اباحه‌ی شرعی را اثبات کنیم، اباحه‌ی شرعی مجعول ظاهری، اگر بتوانیم با استصحاب عدم تکلیف اباحه‌ی شرعی را اثبات کنیم بر این اباحه‌ی شرعی عدم استحقاق عقاب بار است، معلوم می‌شود شیخ عدم استحقاق عقاب را همانطوری که بر مجعول واقعی مترتب می‌کند بر مجعول ظاهری مثل اباحه‌ی شرعی هم مترتب می‌کند. پس مشکله‌ی شیخ اینجا این نیست که ترتب عدم استحقاق عقاب بر عدم تکلیف از باب اصل مثبت است تا شما مرحوم آخوند بیائید بخواهید از مرحوم شیخ جواب بدهید و بگوئید همین مقدار که رفع و وضع مستصحب به ید شارع است ما را از اصل مثبت خارج می‌کند و گیر مرحوم شیخ این نیست که عدم استحقاق عقاب فقط بر مجعول واقعی بار شود و بر مجعول ظاهری نشود، که شما بیائید در ادامه‌ی کلام بفمائید ترتب احکام عقلیه بر مجعول ظاهری هم مسلم است، شیخ اینها را قبول دارد.

آنچه هست این است که مرحوم شیخ می‌گوید مستصحب ما لیس بمجعول، شیخ این توسعه‌ای که آخوند داده که رفع و وضعش به ید شارع باشد را نداده است، اینکه بگوئیم مستصحب قابل تعبد باشد مراد شیخ نیست، شیخ مثل بقیه‌ی قوم می‌گوید «مستصحب لابد و آن یكون مجعولاً و عدم التکلیف غیر مجعول»، پس اصلاً استصحاب اینجا جریان پیدا نمی‌کند. مرحوم اصفهانی به مرحوم آخوند می‌گوید مسئله‌ی اصل مثبت در ذهن مرحوم شیخ در اینجا نیست.

بعد می‌فرمایند در مورد استصحاب عدم تکلیف اگر بخواهد اباحه‌ی شرعی را اثبات کند اینجا می‌گوید اصل مثبت می‌شود، از باب اینکه اگر عدم احد الضدین بخواهد ضدّ دیگر را اثبات کند این اصل مثبت می‌شود. ما از عدم سیاهی بخواهیم سفیدی را اثبات کنیم، از عدم سفیدی بخواهیم سیاهی را اثبات کنیم این عنوان اصل مثبت را دارد.

حالا می‌خواهیم شما می‌خواهید عدم تکلیف را استصحاب کنید، چه چیزی بر آن بار می‌کنید؟ می‌گوید اگر می‌خواهید مستقیم عدم استحقاق عقاب را بار کنید اشکالش این است که این لیس بمجعول، اگر بخواهیم اباحه‌ی شرعی را بار کنیم می‌گوید در اینجا اگر بخواهید اباحه‌ی شرعی را بار کنید برای اینکه عدم استحقاق عقاب را بیاورید که تقریباً این تفسیری که ما بگوئیم اصل مثبت یعنی ترتیب یک اثر به واسطه‌ی اثر دیگر باشد.

شیخ می‌گوید اگر عدم استحقاق را بخواهید بار کنید به واسطه‌ی اینکه اباحه‌ی شرعی را آوردید، درست است اباحه‌ی شرعی مجعول است چون در استصحاب مرحوم شیخ می‌گوید یا باید مستصحب و یا اثرش مجعول باشد، این را که گفتند. می‌گوید اینجا درست است اباحه‌ی شرطیه مجعول است ولی اشکالش در استصحاب جهت اصل مثبت است، از باب اینکه عدم احد الضدین بخواهد ضدّ دیگر را اثبات کند.

اشکال مرحوم آخوند به شیخ این است که شما می‌گوئید عدم استحقاق عقاب من اللوازم العقلية و در نتیجه استصحاب عدم تکلیف اصل مثبت می‌شود. اصفهانی می‌فرماید شیخ چنین حرفی نمی‌زند، شیخ دو تا مطلب دارد در دو فرض؛ در یک فرض اگر شما استصحاب کنید عدم تکلیف را، بخواهید مستقیم عدم استحقاق عقاب را بار کنید، می‌گوئیم المستصحب غیر مجعول، کاری نداریم که اثر از لوازم عقلی است یا غیر عقلی؟ اگر بخواهید بر این مستصحب اباحه‌ی شرعی بار کنید و این اباحه‌ی شرعی اثر عقلی عدم استحقاق دارد می‌فرماید اصل مثبت است، چون با عدم تکلیف می‌خواهید ضدّ دیگرش را که اباحه‌ی شرعی است را اثبات کنید.

مطلب دوم

می‌فرماید این کلام آخوند در اینجا مبنی است بر اینکه ما عدم تکلیف را مثل ثبوت تکلیف مجعول بدانیم، بگوئیم «کما أن وجود التكليف مجعولٌ كما أن الوجوب مجعولٌ و الحرمة مجعول، عدم الوجوب مجعولٌ، عدم الحرمة مجعولٌ»، وقتی آخوند می‌خواهد جواب از شیخ بدهد باید مسئله این چنین باشد، بعد مرحوم اصفهانی می‌فرماید شیخ در دو جای رسائل: یکی در بحث برائت و یکی در قاعده‌ی لاضرر تصریح دارد که إنَّ عدم التكليف غير مجعول و دليلش هم این است که «العدم لا يحتاج إلى حكم و أن حكمه و عدم الوجوب أو عدم الحرمة ليس إنشاءً منه بل إخبارٌ حقيقةً».^[2] دیروز هم این را اشاره کردیم، مرحوم شیخ می‌فرماید عدم وجوب اصلاً حکم نیست، انشاء نیست بلکه اخبار است. بعد خود اصفهانی یک استدلالی می‌آورد بر اینکه عدم الوجوب مجعول نباشد و بعد از دو راه اثبات می‌کند که عدم الوجوب مجعول است، برای اینکه بگوید عدم الوجوب، عدم الحكم و عدم التكليف مجعول نیست می‌فرماید «المجعول لا يكون إلا ما يصدر بالاختيار»، مجعول آن است که با اختیار صادر شود، این یک کبری. بعد می‌فرمایند «و لا مساس للقدرة و لا للإرادة بطرف العدم»، قدرت به عدم تعلق پیدا نمی‌کند، یعنی این حرفی که متکلمین دارند که «إما أن يفعل إذا أراد أن يفعل يفعل، و أن أراد لا يفعل لا يفعل»، این تعریف قدرت که تساوی نسبت به وجود و عدم یک تعریفی است که در کلمات متکلمین وجود دارد اما در کلمات فلاسفه اینطور نیست. البته من الآن روی ذهن خودم می‌گویم، مرحوم اصفهانی هم این را نگفته که این را متکلمین می‌گویند اما در ذهن می‌آید که مرحوم آخوند ملاصدرا در اسفار هم همین مطلب را دارد.

عرض می‌کنم که چرا قدرت و اراده تعلق پیدا نمی‌کند؟ می‌فرمایند «لما بيناه في محله من أن القدرة جسمانية و نفسانية»، قدرت یک جهت جسمانی دارد که همین تحریک عضلات است، یک جهت نفسانی دارد که قوه‌ی نفس بر حرکات فعلیه است، اینکه یک چیزی از قوه به فعلیت برسد جسمانی در جهت عضلات است، نفسانی‌اش این است که انسان فکر می‌کند این کار انجام شود و العدم لا ترتب له على شيء من القوة، عدم نه ربطی به قوه‌ی جسمانی دارد و نه ربطی به قوه‌ی نفسانی دارد، این راجع به قدرت.

می‌گویند: «اراده مخرجةً لما هو بالقوة إلى مرحلة الفعلية»؛ اراده این است که از قوه به فعلیت برسد و العدم بعدم الاراده، وقتی اراده نبود عدم هست. ایشان این کبری را می‌فرمایند و می‌گویند قدرت و اراده که در افعال اختیاریه است اصلاً عدم هیچ ارتباطی با اینها ندارد و لذا قدرت به عدم تعلق پیدا نمی‌کند! این را مطرح می‌کنند از حیث فلسفی و بعد می‌فرمایند: ممکن که ما بگوئیم عدم الوجوب یا عدم الحرمة را شارع ابقاء می‌کند به یکی از دو وجه؛ یک وجهش این است که بگوئیم انشاء یک امر خفیف المعونه است همانطوری که به وجود تعلق پیدا می‌کند انشاء می‌کند عدم را، اظهاراً لبقاء عدمها علی حاله، می‌گوئیم در انشاء ایجاد می‌خواهد می‌گویند نه می‌خواهیم اظهار کنیم که العدم واقع، این یک بیان که انشاء می‌کند و انشاء به عدم تعلق پیدا می‌کند و شارع هم عدم الوجوب را انشاء می‌کند، چه اشکالی دارد؟ ما دلیل ضروری نداریم که متعلق انشاء حتماً باید یک امر وجودی باشد، یکی از جاهایی که خفیف المعونه بودن انشاء به میدان می‌آید در متعلق انشاء است، این یک بیان.

بیان دوم که دیگر کاری به مبانی انشاء و خود انشاء ندارد می‌فرماید: «ابقاء العدم على حاله، بعدم جعل الداعي عن اختيارٍ»، خودش داعی را ایجاد نمی‌کند و عدم را ابقاء می‌کند که مطلب روشن است. حالا نتیجه این است که می‌فرماید این کلام مرحوم آخوند مبتنی است بر اینکه ما بگوئیم عدم التكليف مجعولٌ، اما اگر مبنای شیخ را بگوئیم که عدم التكليف غير مجعولٌ، و این هم یک اشکال دیگری بر مرحوم آخوند می‌شود که اختلاف مبنایی بین شما و شیخ در عدم تکلیف است، شما عدم تکلیف را مجعول می‌دانید و می‌گوئید امر رفع و وضعش به ید شارع است، مرحوم شیخ عدم تکلیف را مجعول نمی‌داند لذا حالا که اختلاف مبنایی دارید نباید بیائید نزاع کنید در اینکه آیا این استصحاب می‌شود اصل مثبت یا نه؟ باقی می‌ماند مطلب سوم که امام هم یک نکته‌ای دارند که در کلام آقای خوئی نیست. چون آقای خوئی هم همین مطلب را پذیرفته‌اند که این را ان شاء الله فردا عرض می‌کنیم.^[3]

- [1] □ نهاية الدراية في شرح الكفاية (طبع قديم)، ج3، ص: 235
- [2] □ نهاية الدراية في شرح الكفاية (طبع قديم)، ج3، ص: 236
- [3] □ برأى ملاحظه عبارت اصفهانی مراجعه شود به: نهاية الدراية في شرح الكفاية (طبع قديم)، ج3، ص: 236-238.